

۱ کبوتر بچه‌ای با شوق پرواز  به جرئت کرد روزی بال و پر باز

پدید از شاخگی بر شاخاری گذشت از بانگی بر جو کناری  

نمودش بس که دور آن راه نزدیک شدش کیتی به پیش چشم، تاریک 

زوشت ست شد بر جای، ناگاه ز رنج خستگی در ماند در راه

۵ فقاد از پای، کرد از  عجز فریاد ز شاخی مادرش آواز در داد:

«تو را پرواز  زود است و دشوار ز نوکاران که خواهد کار بسیار؟»

هنوزت نیست پای بر زن و بام هنوزت نوبت خواب است و آرام 

تو را توش هنرمی باید اندوخت حدیث زندگی می باید آموخت 

باید هر دو پا محکم نهادن از آن پس فکر بر پای ایستادن

۱۰ من این جا چون نکبانهم تو چون کنج تو را آسودگی باید مرا رنج 

ما در دام ها بسیار بستند ز بالم کودکان پرها شکستند

که از دیوار سنگ آمد، که از در کم سر پنجه خونین شد، گهی سر

نکشت آسایشم یک لحظه دساز گهی از کربه ترسیدم که از باز

هجوم فتنه‌های آسمانی مرا آموخت علم زندگانی 

۱۵ نکرد شاخک بی بن برومند ز تو سعی و عمل باید، ز من پند 